



<http://www.arianafghanistan.com>



بمناسبت صدمین سالروز استقلال

## افغانستان

قرائت بی بی سی و «بریتانیکا»

از جنگ استقلال افغانستان را مسترد می کنیم!



دکتور سید حمید الله روغ

یک نظریه درباره رهایی ملی ما!

۲۰۱۹/۰۸/۱۸

**A Concept of our national Liberation**

by  
**Dr. Said Hamidullah Rogh**  
۲۰۱۹



نام کتاب : یک نظریه درباره رهایی ملی ما!

نام نویسنده : دکتور سیدحمیدالله روغ

محل نشر :

تیراژ :

سال نشر : ۲۰۱۹-۱۳۹۸

«رهایی ملی» مهمترین مفهوم مبارزه ضداستعماری است؛ با همه فراز و فرود های مبارزات ضداستعماری و رهایی بخش، مفهوم «رهایی ملی» دقیق ساخته نه شد! «رهایی ملی» معادل «مسئله ملی» نیست؛ «رهایی ملی» با «جدایی طلبی»، و با منازعات قومی- مذهبی هیچ مناسبتی ندارد! نمی توان «مسئله ملی» را اصل قرار داد و از آن به «رهایی ملی» رسید!

«رهایی ملی» معادل «استقلال» نیست؛ «رهایی ملی» معادل «آزادی» نیست! «رهایی ملی» نه ستراتیژی است! نه تاکتیک است! «رهایی ملی» نه یک مسئله طبقاتی است! و نه یک ایدیولوژی است! و نه یک غایت است! «رهایی ملی» نه مسئله کدام رقم «راه رشد» است؛ و نه مسئله کدام رقم «سمتگیری سوسیالیستی» است!

«رهایی ملی»، به این دلیل که یک مفهوم ضد استعماری است، ناگزیر یک مفهوم مارکسی نیست! مارکس در طرح مسئله مستعمراتی خطا کرد؛ پس یک تبیین از رهایی ملی، با مراجعه به مارکس تنها غلط نیست؛ اصولاً ممکن نیست!

«رهایی ملی» یک فرع بر فلسفه تاریخ نیست؛ رهایی ملی یک نظریه منطقی تاریخی است؛ و در میان فلسفه و نظریه تفاوت است؛

«رهایی ملی» بدین معنا است که هر مردم یوغ سیطره استعماری را چگونه، و از طریق کدام نظریه منطقی تاریخی، بر افکند؛

در کشور های تحت استعمار، مبارزه سیاسی در غیاب یک نظریه در باره «رهایی ملی» یک کوشش عبث است!

روشنفکری افغانستان چون فاقد یک تبیین دقیق از «رهایی ملی» بوده است، نمی توانسته که یک کوشش عبث نباشد؛ اعم از «راست» و یا «چپ»!

در ذیل نشان می دهیم که فقدان اساسی نهضت های سیاسی افغانستان پس از استقلال، فقدان یک نظریه دقیق و سنجیده شده درباره رهایی ملی بوده است؛

## مدخل

افغانستان قرن بیستم را با جنگ استقلال آغاز کرد و با جنگ داخلی به پایان برد؛

بدون تردید روشنفکری افغانستان که تمام اسرار نهفته در وضعیت وطن را درنیافت، و درنیافت که رسالت اصلی اش این است که از سقوط وطنش در سراسیمه جنگ و ویرانی ممانعت کند، مسؤولیت عظیم دارد. بدون تردید روشنفکری افغانستان که دوبار بر این حقیقت چشم بست، که فرود آمدن عسکر خارجی برای وطنش یک فال بد سگال است؛ و به معادل پامال شدن نوامیس مردم، و دست مال شدن استقلال ما است، مسؤولیت عظیم دارد.

۴۰ سال اشغال افغانستان به قیمت شهادت، معیوبیت، اعتیاد، و مهاجرت اولاد وطن تمام شد؛ وطن ویران شد؛ هموطن گروگان شد؛ نام سرافراز افغان ارزان شد؛ انسان افغان نالان شد؛ مهاجرت و خواری و تحقیر و رانده شدن نصیب افغان شد؛ ثروت های بی بدیل افغانستان تالان شد؛

امروز اشغال پیوسته بیشتر با عوض رنگ می شوند! و روزن های رهایی پیوسته بیشتر تنگ می شوند؛

این همه مصایب عظیم تاریخ یک مضمون سیاسی داشت: افغانستان پیوسته و گام به گام از برنامه و اهداف مشروطه فرو لغزانیده شد؛ کوشش های رهبران افغان برای برگشت به مشروطه ناکام ساخته شد؛

**وظایف تاریخی که مشروطه در برابر خود گذاشت، هنوز به انجام نرسیده اند!**

صد سال پس از استقلال، افغانان برای این که استعداد خود را برای استقلال ثابت کنند، باید شجاعت انتخاب نشان بدهند:

**تن دادن به مشروعه!**

و یا

**قیام برای مشروطه نو!**

**امارت!**

و یا

**جمهوریت!**

اهمیت تجلیل از صدمین سالروز استقلال وطن در این است که ما برای **یک مشروطه نو قیام می کنیم!**

این یک **«مشروطه»** است، چون تأسیس جمهوری، و دولت مبتنی بر قانون را هدف قرار داده است؛

این یک مشروطه **«نو»** است، چون استقلال را نه دیگر برمبنای قلمروی، بل برمبنای همگرایی مطرح می کند؛

## ۱

### تعریف‌ها

- «افغان» یک نام قدیم است که به همه مردمان این فلات داده شده بود؛ «افغان» معادل «پشتون» نیست؛
- نام «افغانستان» {افغان + ستان} در آغاز قرن ۱۳ میلادی جور شده است؛ «افغانستان»، بحیث «نام»، یک میراث مغولی است؛ کلمه «افغانستان»، یک کلمه دری-مغولی است؛  
«افغانستان» یک نام «پشتونی» نیست؛
- افغانان تاریخی از دامنه های پونتوس تا عمق آسیای میانه، و تا هند شمالغربی منتشر بوده اند؛ این سر زمین «مامن» و «مؤطن» افغانان تاریخی بوده است؛
- آخرین ساختار سیاسی که بر اساس همین «مامن افغانان» تأسیس شد، امپراطوری دُرّانی بود؛ امپراطوری دُرّانی از آمو تا سند مستقر بود؛ اصطلاح از «آمو تا اباسین» ریشه کوشانی دارد، که در دوره امپراطوری دُرّانی دوباره عنوان شد؛
- «کشور» بمعنای یک قلمرو محاط بر «سرحد» است؛  
«سرحد» به این معنا، یک مفهوم مدرن اروپایی است؛  
«سرحد» از شاکله های سیتیت - ناسیون اروپایی است؛
- ناسیونالیزم افغان، معادل ناسیونالیزم پشتون نیست؛
- ژئوپولیتیک، یک سیاست خاص که ناظر بر یک جغرافیا باشد؛
- ژئوستراتیژیک، یک ستراتیژی جهانی است که یک جغرافیا کانون تطبیق آن قرار داده شود؛
- بفرستیت {Buffer State =}، به معنای «دولت حایل» است؛
- «حوزه تمدنی ما» مجموعه کشورهای امروزی به دورادور افغانستان را منظور می کند که جمعا در یک گذشته مشترک تمدنی پایه دارند؛ و در جهان گلوبال امروز، بر مبنای امروزی، دوباره با هم می گرایند؛

## ۲

### تأسیس «کشور» افغانستان

- «کشور» افغانستان در ۱۸۸۰م. تا ۱۸۹۵م. «ساخته» شد؛
- «سرحدات» کنونی افغانستان از ۱۸۸۰ میلادی تا ۱۸۹۵ میلادی کشیده شدند؛ در ۱۸۸۰م. که «سرحدات» افغانستان کشیده شدند، این مفهوم «سرحد» نه تنها در شرق اسلامی، بل در سرتاسر جهان مستعمراتی آن زمان،

شناخته نبود؛ در مورد افغانستان، هم، این «سرحدات» محصول کدام اقدام و یا نهضت داخلی نبودند؛ «سرحدات» افغانستان هیچ ملاحظه ای را در داخل افغانستان منظور نمی کردند؛ این سرحدات بدست دو قدرت استعماری بریتانیا و روسیه تحمیل شدند؛ ملاحظات اصلی در کشیده شدن این سرحدات، خارجی بودند، و دو تا، بودند:

این که این سرحدات، دو ابرقدرت بریتانیا و روسیه را طوری از هم جدا کنند تا همه راه های هجوم احتمالی روسیه به هند بریتانوی مسدود شده باشند؛

و این که این سرحدات هرگونه احتمال برای یک اتحاد افغانان، که بالای هند هجوم آور شده بتواند، را لغو کند؛

از این نظر «کشور» افغانستان از بدو تأسیس در قید سه مشکل اساسی دست و پا زد:

#### اول-

این که تمدید این سرحدات مردمان را یکجای نکرد، بل پاره پاره کرد؛ اویغورها؛ بدخشی ها؛ تاجیک ها، ازبیک ها، قرغیزها، ترکمن ها، سیستانی ها، بلوچ ها، پشتون ها، چترال ها، گوجرها، و دیگران، به وسیله این سرحدات از هم پاره پاره شدند؛ تمدید این سرحدات نه تنها به «وحدت ملی»، که از شاکله های ستیت - ناسیون اروپایی بود، نیانجامید؛ بل برای پارنخست «وحدت سرزمینی همه مردمی» عنعنوی و چند هزار ساله مردمان ما در هم شکسته شد؛

نظریه های غربی که مدعی هستند «افغانستان کشور اقلیت ها است»، این حقیقت تاریخی را مودیانہ کتمان و سرچپه می کنند؛

#### دوم-

دولت معاصر افغانستان یک ماحصل مجاهدت برای تأسیس این سرحدات نبود؛ دولت در داخل این سرحدات «فروود» آمد؛ گرایش دولت به تمرکز، به منظور تأسیس دولت مرکزی، و بنابراین بناگزیر به منظور تحکیم سرحدات، با گرایش اقوام و قبایل به خویشاوندی های محلی، و بنابراین گرایش به عدول از سرحدات، مقابل شد؛ «بی ثباتی» در ذات تأسیس دولت معاصر افغانستان کاشته شده بود؛

دولت برای تأسیس «تمرکز دولتی» به ابزار بسیار قدیم جنگ های داخلی و استبداد متوسل شد؛ تمرکز استبدادی که از این طریق حاصل آمد، بی ارزش است که آیا «فیودالی» بود یا «سرمایه داری» بود؛ ارزش در این است که بهای این گونه «تمرکز»، بسیار عظیم، و زخم های آن، بسیار عمیق تر بودند؛

«استبداد»، نظام های تاریخی سرکوب در حوزه ما را تکرار و تشدید کرد؛ با آنهم در این «تنگه سنگلاخ استبداد»، بگفت ع. کواکبی، امیر عبدالرحمن برای خود دلایلی برای حق بجانب بودن جُست؛ چون «تخم افشانند»، تا افغانستان را برویاند؛ این حقیقت دارد که افغانستان معاصر، از منظره داخل کشوری دیده شود، یک محصول «استبداد» عبدالرحمانی است؛ عبدالرحمن خان گفت: یک وطن برای تان به میراث گذاشتم!

«استبداد»، که دولت امیر عبدالرحمن خان با آن مشخص می شود، نه «آسیایی» بود، نه «اروپایی» بود؛ استبداد، یک شکل سیاسی «اتخاذی» بود، که دولت را در مقابل مردم قرار داد؛ «استبداد»، شکل سیاسی

«مشورت عنعنوی» دولت با «اعیان» بگفت بیهقی؛ و با «مشران و سران»، بگفت سیدجمال الدین افغانی؛ را ویران کرد؛

مشران و منورین مُلک که از درهم شکسته شدن وحدت سرزمینی مردمان ما، در رنج بودند، اینک دلایل نو برای تأمل در ماهیت «نظام» یافتند؛

چارچوبه «سرحدات» برای بارنخست «یک زمینه و یک فضای داخلی» را بوجود آورد و در نتیجه «اندیشه بهبود امور کشور» را به میدان کشید؛ بگفت علی احمد کهزاد «اندیشه شاهمی انتخابی» به میدان آمد؛ از جانبی امیر عبدالرحمن، به نقل از تجربه ترکیه، اندیشه «اداره» را به پیش کشید؛ و از جانب دیگر اندیشه قانون که مضمون سیاسی مشروطه بود، در مقابل «خودکامگی» و «استبداد» امیر عبدالرحمن پیش کشیده شد؛ نهضت مشروطیت متکی بر همین زمینه و فضای داخلی در اواخر دوره امیر عبدالرحمن بوجود آمد؛ نهضت مشروطیت یک نهضت روشنفکری خارج از دربار بود که با جناح موافق در داخل دربار پیوند یافت؛ منابع داخلی فکری نهضت مشروطیت، و زمینه های داخلی پیدایی نهضت مشروطه را نمی توان انکار کرد؛

سوم-

«کشور» افغانستان یک «کونستروکت = دست ساخته» ژئوپولیتیک است؛ نه بریتانیا، ونه روسیه، پنهان نکردند که به افغانستان مطابق به همین کونستروکت ژئوپولیتیک نظر دارند؛ و هر دو این نظر خود را در موقف «بفرستیت» افغانستان در ۱۹۰۷ عینی ساختند؛

«بفرستیت» از یکطرف مانع و سالب شد که افغانستان در قرن بیستم «حضور» بیابد؛ افغانستان فقط «موضوع عمل» قرن ۲۰ بوده است؛

«افغانستان در قرن بیستم»، یک فریب عظیم است؛

و از طرف دیگر «بفرستیت»، تداوم ژئوپولیتیک در میان امپراطوری دُرّانی از یکطرف، و «کشور» افغانستان از طرف دیگر، را «سلب» کرد.

«کشور» افغانستان یک انقطاع ژئوپولیتیک در تاریخ سر زمین ما، و در تاریخ امپراطوری دُرّانی، است؛ یک انقطاعی که از نظر انقطاب بیرونی وارد آورده شد.

مراجعه دادن «کشور» افغانستان به «لوی افغانستان»، که قلمرو امپراطوری دُرّانی را منظور کند، تنها یک اشتباه نگرش نیست؛ بسیار مهم تر این نظر قادر به توضیح پراپلماتیک سلبی قرن بیستم در تاریخ افغانستان نیست؛

قرن بیستم، تاریخ قبض و بسط ژئوپولیتیک بفرستیت در افغانستان است.

## ناسیونالیزم افغان

اقدامات بریتانیا برای جدا ساختن قلمرو های جنوب غربی و جنوب شرقی افغانستان، و ادعای بریتانیا برای قیمومیت روابط خارجی افغانستان، و بی اعتنایی آشکار به اعتراض دولت افغانستان در برابر اعلامیه بفرستیت ۱۹۰۷، محافل حاکم و منورین افغانستان را به اعتراض بر علیه بریتانیا بر انگیخت، این نهضت اعتراضی نه «بومی گری» بود؛ و نه «بیگانه ستیزی عنعنوی» بود؛ این نهضت با یک درک روشن از ماهیت تجاوز استعماری انگریز می گفت: «رایت کل، لات کلان اس!»

این نهضت همان است که «ناسیونالیزم افغان» نامیده شد.

ناسیونالیزم افغان یک «نهضت سرحد ستیز» بود؛ و ماهیتاً متفاوت بود از تمام «ناسیونالیزم های سرحدی» که بعد تر در منطقه ما مروج ساخته شدند؛

ناسیونالیزم افغان یک «نهضت ضد انگریزی» بود، چون تحلیل سرحدات از جانب انگریز را یک تجاوز استعماری بر حریم افغان می دانست؛

ناسیونالیزم افغان یک نهضت همه مردمی بود چون همه جدا سازی ها، و همه سرحدات کشیده شده بدست استعمار را رد می کرد؛ مسأله سرحدات استعماری، تنها مسأله «دیورند» نیست؛ دیورند یک مسأله «همه افغانی» است؛ دیورند یک مسأله «پشتونی» نیست؛  
ناسیونالیزم افغان معادل ناسیونالیزم پشتون نیست؛

مفهوم خط = لاین / Line در «دیورند لاین» بیان میکرد که پشت این خط «منطقه وحشی» نامیده شد که باید صد پارچه و منزوی میگردد؛ جنوبی تر از این لاین «منطقه خودی» نامیده شد؛ و این منطقه خودی با مفهوم «ایجنسی = Agency» مشخص شد؛ بمعنای منطقه پذیرفته شده!

ناسیونالیزم افغان، نه تنها یک ناسیونالیزم ضد سرحدات بود؛ ناسیونالیزم افغان یک نهضت رد تحقیر استعماری، و یک نهضت اجابت «عزت افغان» بود؛ ناسیونالیزم افغان یک مکتب تأکید بر اصالت «غرور ملی افغان» و اصابت «غیرت افغان» بود؛

قصر دارالامان، سمبول ناسیونالیزم افغان، بار بار به آتش کشیده شد و ویران شد!  
 ناسیونالیزم افغان بار بار به تحریف بسته شد؛ دکتر کاکر و دکتر موسوی هردو از لندن فارغ شدند؛ و هر دو با سماجت ناسیونالیزم افغان را تحریف کردند؛ ناسیونالیزم افغان، با زبان خود، پاسخ می گوید:

«دست تان تا لندن خلاص!»

بفرستیت فرمان می داد

همه چیزی که نماد «استقلال» افغانان است، باید بسوزد!

کابل هم باید بسوزد!

بفرستیت فرمان می داد:

افغانان اجازه ندارند، از خود، در باره خود، فکر بنیاد کنند.



## استقلال

استقلال افغانستان سرآغاز فروپاشی نظام مستعمراتی است؛ در سرتاسر جهان مستعمرات، رهبران سیاسی نهضت های ضد استعماری و رهاییبخش مصروف بررسی دو پیروزی شدند:

پیروزی چاپان آسیایی بالای روسیه استعماری!

و پیروزی افغانستان آسیایی بالای بریتانیای استعماری!

با اتکا بر این دو پیروزی، آسیا و افریقا به امکان پیروزی بر علیه استعمار ایمان آورد؛ فروپاشی نظام مستعمراتی ناگزیر و اجتناب ناپذیر و سرتاسری شد؛

بی بی سی فکاهی می گوید که جنگ سوم افغان و انگلیس از نظر بریتانیا اهمیت زیادی نداشت؛ و بریتانیکا فکاهی می نویسد که جنگ استقلال افغانستان، «حتی!»، یک پیروزی برای بریتانیا بوده است!

استقلال افغانستان از موضع عدول از سرحدات استعماری حصول آمد؛ در مسیر مجاهدت برای استقلال افغانستان دو جریان، و دو نهضت، مهم با هم پیوستند:

نهضت مشروطیت؛ و نهضت ناسیونالیزم افغان؛

دو مفهوم «وطن» و «هموطن» این دو نهضت را بهم پیوند داد؛ بر زمینه ناسیونالیزم افغان، مفهوم «وطن» مطرح شد؛ مفهوم وطن راه گشود که مفهوم «هموطن» مطرح شود؛ مفهوم «هموطن» که نگاه ما را بسوی تعلق وطنی می گشاید، یک مفهوم کلیدی اندیشه شهروندی است!

امان الله گفت: «هرکسی که در افغانستان زندگی میکند، بدون استثنا افغان گفته می شود؛ پس درانی و غلجایی و اچکزایی چه معنی دارد؟ هندو، هزاره، شیعه، سنی، احمدزایی و پوپلزایی نداریم، بلکه همه یک ملت هستیم و آن هم افغان! نزد من همه افغانان برادر اند.»

استقلال افغانستان یک مقام نو ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک به افغانستان داد؛

علیحضرت امان الله نخستین شخصیت سیاسی افغان بود که این مقام نو ژئواستراتژیک افغانستان را بدقت دریافت؛ شاه امان الله نخستین نظریه پرداز سیاسی افغانستان و جهان است که «نظریه آسیای میانه بزرگ» را به پیش کشید؛

دولت امانی همان اندیشه هایی را که در مورد آسیای میانه در برابر دولت شوروی گذاشت؛ همان اندیشه ها را در مورد قلمروهای جنوب شرق در برابر هند بریتانوی قرار داد؛ داکتر حلیم تنویر که میگوید این سیاست امان الله یک اشتباه بود، اصلاً نمی داند که چه می گوید!

امروز که هجوم امریکا برای در دست گرفتن یک جانبه آسیای میانه به شکست مواجه شده، یکبار دگر امان الله و نظریه وی درباره آسیای میانه بزرگ، که می باید به دور محور و کانون یک افغانستان «مستقل»، تأسیس شود، در برابر ما قد می افرازد؛

این نظریه مهم ترین بُعد قرن بیست و یکمی مشروطه نو در افغانستان است

## دولت ناسیونال افغان

دولت امانی یک «دولت ناسیونال» بود؛ مشروطیت و شهروندی و بیداری همگانی و ملی، در داخل کشور؛ و نظریه نو امانی در باره «یک آسیای میانه بزرگ» که بر محور «افغانستان مستقل»، وارد سیاست جهان شود، دو جانب دولت ناسیونال افغان بودند؛

امان الله نخستین رهبر افغانستان است که دریافت تأسیس یک دولت مستقل ملی نمی تواند یک جریان صرفاً داخلی باشد؛

تاریخ دوره امانی، چه از نظر موضعگیری ها و تعاملات داخل دولت امانی؛ و چه از نظر اثرات متقابل دو ابر قدرت وقت بالای افغانستان؛ در واقع تاریخ قبض و بسط اندیشه امانی آسیای میانه بزرگ است؛ دولت ناسیونال افغان با طرح اندیشه آسیای میانه بزرگ، درواقع جاگزین نظریه استعماری بفرستیت را به پیش کشید؛

هم بریتانیا، و هم شوروی، هرکدام به شیوه خود، اقدام کردند تا نظریه آسیای میانه امان الله در هم شکسته شود؛ بریتانیا و شوروی مشترکاً در سقوط دولت امانی ذینفع شدند؛

پس از سقوط دولت امانی، در افغانستان نقشه مستقر ساختن یک «دولت پشتونی» و خانوادگی عملی شد؛ حقوق و آزادی های مدنی اتباع لغو شد؛ و جریان نیرومند همگرایی ملی افغان سر کوب شد؛ وحدت ملی افغان که عقبگاه و پایگاه نهضت ضد انگریزی بود ویران ساخته شد؛

دولت شوروی، میراث سیاست استعماری روسیه تزاری را برگرفت؛ با سقوط دولت ناسیونال امانی، نه تنها از جانب بریتانیا، بل از جانب شوروی هم، افغانستان دگرپاره در موقف بفرستیت ۱۹۰۷ عقب زده شد؛

افغانستان از همان آغاز در جستجوی یک متحد دور تر بود، تا با تکیه بر آن از منگنه دو ابر قدرت استعماری روسیه و انگلستان رهایی بیابد؛ در این راه افغانستان به آلمان، به امریکا، و به جاپان، و پسان تر به کشور های اسلامی، مراجعه کرد؛

در طی دهه ۱۹۳۰ محافل آگاه تر در حکومت افغانستان، پیشروی آلمان بسوی شرق را یک راه نجات افغانستان و استرداد سرزمین های اشغالی، و جداساخته شده، دانست؛ و به شرط استرداد سرزمین های جدا ساخته شده، با رژیم نو آلمان تفاهم نشان داد و پذیرفت که افغانستان با ۱۵۰ هزار عسکر به آسیای میانه شوروی هجوم بیاورد؛ و در عملیات نظامی برای سقوط حاکمیت استعماری بریتانیا بر هند، هم شریک شود؛ رهبر این جریانات سردار جوان محمد داؤد بود؛

استخبارات بریتانوی و شوروی یکبار دیگر باهم یکدست شدند و پروژه همیاری آلمان- افغانستان بی اثر ساخته شد؛

بفرستیت برجا ماند

## تأسیس پاکستان و محاط به خشکه شدن افغانستان

در طی سال های جنگ دوم جهانی، انگلستان با مذاکرات طولانی، ویتال چال، افغانستان را با وعده یک دهلیز مواصلاتی به بحر هند، مصروف نگه داشت؛

با ختم جنگ، انگلستان همه تعهدات خود را واپس کرد؛ و با تأسیس پاکستان، افغانستان را در حبس ابد محاط به خشکه انداخت؛ پاکستان جاگزین بریتانیا در حوزه ما شد؛

بریتانیا در وجود پاکستان حضور خود را در منطقه ما ادامه داد؛ استراتژی استعماری بریتانیا در حوزه ما در وجود پاکستان ادامه یافت؛ مسأله اساسی در تأسیس پاکستان، ادامه بازی با «بفرستیت افغانستان» بوده است؛ پاکستان یک معما است، که هیچگاه یک معما نه شد!

«محاط به خشکه ساختن افغانستان»، یک تبیین نو از بفرستیت افغانستان در شرایط پس از جنگ دوم جهانی بود؛ نقشه و عملیه استعمار برای افغانستان، «اشغال» افغانستان نبود؛ بلکه «به زندان انداختن استعماری» افغانستان بود.



## برنامه ۱۹۴۹

تقویم ۱۹۴۷، در برابر ما چار مبحث را می‌گشاید:

استقلال هند و رانده شدن بریتانیا از هند؛ آغاز جنگ سرد؛ تأسیس پاکستان؛ و پایان دوره ۱۷ ساله استبداد وحشی هاشم خانی در افغانستان؛

اما تقویم ۱۹۴۹ هم هست، که ما درباره آن زیاد نمی‌دانیم: در این سال ایالات متحده آمریکا اسناد ستراتیژیک خود برای شکست دادن شوروی طی یک دوره طولانی «جنگ سرد»، را مدون ساخت؛ این سند اشد محرم، در سال ۱۹۸۳ علنی ساخته شد؛ در این سند یک بند درج بود:

در صورت یک تخریش مداوم، «محتمل می‌دانیم که شوروی اداره افغانستان را در دست بگیرد!»  
 بدینسان «بفرستیت افغانستان» به تخت خیز بازی جنگ سرد ارتقای مقام یافت؛ پاکستان مأمور شد در روابط افغانستان مداوم تشنج تولید کند؛ و آمریکا بتدریج در همه عرصه‌ها بیش‌تر میدان داد تا شوروی در افغانستان پیش بیاید؛

امریکا مراجعات متواتر حکومت افغانستان را مسترد کرد؛ در سال ۱۹۵۱ نعیم خان به معاون وزیر خارجه آمریکا گفت تسلیحات مدرن در مقابل پاکستان یک ضرورت ملی ما است؛ اگر آمریکا به افغانستان سلاح نمیدهد، افغانستان ناگزیر است به شوروی مراجعه کند؛ معاون وزیر خارجه آمریکا در پاسخ شماره تلفون سفارت شوروی در آمریکا را به نعیم خان سپرد: بفرمایید!

لندن، و لارد کرزن، هم به سفیر افغانستان پاسخ‌های مشابه داد؛  
 و لحن امریکایی‌ها در برابر مراجعات مکرر جانب افغانی بتدریج بیشتر یأس آور شد؛ وقتی آخرین مراجعه افغانستان در ۱۹۵۴ به جواب رد مواجه شد، در سال ۱۹۵۵ داؤدخان در لویه جرگه تصمیم مراجعه به شوروی با حفظ موقف بیطرفی افغانستان را پیشنهاد کرد؛ و این درحالی که ترکیه و ایران و پاکستان در زنجیره تعرضی آمریکا جابجا شدند!

شوروی سرمست از «پیشتازی جهان گستر سوسیالیزم واقعاً موجود» به این تله مرگ پای گذاشت؛ و ۲۵ سال بعد در تله افغانستان «سرملاق» شد؛ چار سال پس از فاجعه ویتنام، بریژینسکی نوشت:  
 زمان انتقام گرفتن از شوروی فرا رسید!

در سال ۱۹۸۳، که آمریکا سند ۱۹۴۹ را علنی ساخت؛ و شوروی فهمید که فریب داده شده است؛ اندروپوف اعلان کرد که ما از افغانستان خارج می‌شویم! آمریکا ممانعت کرد!

افغانستان آشکارا به خط مقدم بازی برای کشانیدن شوروی به تله مبدل گشت؛ و خود افغانستان، که میدان این بازی قرار داده شده بود، گام به گام از «سرزمین مرده» به «سرزمین سوخته»، و از سرزمین سوخته به کشتزار مرگ مبدل شد.

## چپ مدل شوروی

دهه پیشرفت داؤد خان، و دهه دموکراسی بعد از آن، پرده هایی از یک بازی بودند، که ما حقیقت آن را نمی دانستیم؛ و از حقیقت آن نه پرسیده بودیم؛

در زیر تأثیر افزایش نقش شوروی در افغانستان، نهضت های اعتراضی روشنفکران افغان که به تحقق مشروطیت و آزادی های مدنی معطوف و متعهد بودند، بسوی «مدل شوروی» متمایل شدند؛ نهضت های «چپ مدل شوروی» در افغانستان تأسیس شدند؛

ایدیولوژی چپ افغانستان نگرش شوروی در پاره بفرستیت افغانستان را بسط می داد؛ این نگرش الزاماً معطوف به اشغال افغانستان نبود؛ اما باهمه امکانات مانع می شد که افغانستان از بفرستیت رهایی بیابد؛ چپ افغانستان نه تنها ادامه دهنده نهضت مشروطه و امانی نبود، بل چپ افغانستان از طریق گسست از عنعنه سیاسی مشروطه طلب در افغانستان، آغاز یافت؛

بدین گونه بود که غبار، که تأکیدی بی برگشت بر مشروطیت داشت، از چپ مدل شوروی افغانستان کنار گذاشته شد.



## جمهوری داؤد خان

شهید سردار محمد داؤد خان یکی از سرشناس ترین دولتمردان افغانستان در قرن بیستم است که بیشتر از ۴۰ سال بر همه روند های سیاسی افغانستان تأثیر بزرگ داشته است؛

داؤد خان به این عقیده رسید که **نظام شاهی و ادامه آن از موانع پیشرفت افغانستان است**؛ این نظر داؤد خان قطعاً در نقطه مقابل نظر محمد موسی شفیق قرار داشت که معتقد بود در ادامه همین نظام شاهی «**خیر**» افغانستان نهفته است؛ داؤد خان مؤسس نظام جمهوری در افغانستان شد؛

اول در اصلاحات ارضی داؤد خان، اقدام اصلی عبارت از **تقسیم اراضی دولتی** به زارعان بی زمین بود؛ دوم داؤد خان نخستین زمامدار افغانستان بود که یک **سرمشق انکشاف برای افغانستان** پیشنهاد کرد؛ داؤد خان **مدل انکشاف کشور های شرق دور را سرمشق فکر سیاسی در افغانستان** قرار داد؛ کوشش داؤد خان برای تأسیس یک **نظام سیاسی یک حزبی** هم از همین سرمشق انکشاف سرچشمه می گرفت؛ در سرتاسر دوره نوسازی جاپان، برای چهل سال، فقط یک حزب بر سر قدرت بود؛

با استقرار نظام جمهوری داؤد خان، که سوابق نزدیکی با شوروی داشت، مسابقه ژبوستراتژی یک در افغانستان شدت بی سابقه یافتند؛ داؤدخان که میکوشید مناسبات خارجی افغانستان را در یک تناسب نو موازنه کند، از شوروی ها فاصله گرفت و کوشید با امریکا نزدیک تر شود؛ داؤد خان کوشید راه برای تفاهم با ایران، و پاکستان، بشمول معضله دیورند، و کشورهای عربی، گشوده شود؛

برای بارنخست مقدمات یک کانسینسوس و اجماع به دورادور افغانستان فراهم می آمد؛ اما کوشش های داود خان مسترد شدند؛ قدرت های بزرگ راه گشودند که قدرت های منطقوی ایران و پاکستان امر مداخله در افغانستان را در دست بگیرند و «نفوذ منطقوی» را آغاز کنند؛ کیسینجر به کابل آمد، و به شوروی چراغ سبز داد: «**افغانستان در حوزه امنیتی امریکا قرار ندارد!!**»

در این میان برنامه های کودتا بر علیه داود خان، یکی پشت دیگری علنی می شدند؛ در سال ۱۳۵۳ کودتای جوانان مسلمان افشا شد؛ در ۱۳۵۴ قیام های اخوانی ها در چند ولایت صورت گرفت؛ در پشت تمام این جریانات ایران و پاکستان قرار داشتند: «**داؤد خان را ماسکو سقوط نداد، تهران سقوط داد!**»

در سال ۱۳۵۴ مجلس مشترک داکتر فیض، و مجید کلکانی، و بهرالدین بانس، در سالنگ، قیام مسلحانه بر علیه داؤد خان را اعلان کردند؛ در سال ۱۳۵۵ حفیظ الله امین به این موضع گیری ها پاسخ داد و اعلان کرد که آمادگی دارد قدرت را در دست بگیرد؛

وقتی به این جریانات به دقت می نگریم، در می یابیم که «**چپی**» های افغانستان، اعم از طرفدار شوروی و یا طرفدار چین، و یا سایر حلقات و محافل، که مشی مقابله با داؤد خان تا سرحد سقوط دولت جمهوری داؤد را اتخاذ

کردند، مرتکب خطای بسیار سنگینی شدند که باعث شد حوادث بعدی در مسیر انحرافی بیفتند؛ روشنفکری افغانستان در موضعگیری در مورد داؤد، باید دفاع از جمهوریت را اصل قرار می داد؛

مداخلات پُر از شورماشور و نمایشی، اما پلان شده، ایران و پاکستان در امور افغانستان، حقیقتاً شوروی ها را غافلگیر و وارخطا کرد؛ شوروی ها از وضع ارزیابی غلط کردند و نیرو های طرفدار خود را «وحدت» دادند؛ «وحدت» یک خبط بسیار خبیث و منحوس سیاسی بود؛ اگر این «وحدت» نمی شد، داؤد خان بر علیه چپی ها تعرض نمی کرد؛

داؤد خان در گرماگرم این مسابقات بطریق یک کودتای چپی ها سقوط داده شد؛ این کودتا را دو نفر حفیظ الله امین و دستگیر پنجشیری رهبری کردند؛ امر کشتن داؤد خان را دستگیر پنجشیری صادر کرده است؛ این که آیا امین جاسوس بود و یا نبود، اصولاً مهم نیست؛ مهم این است که امین نقشه ۱۹۴۹ را تطبیق کرد تا پای اردوی شوروی به افغانستان گشوده شود؛ نخستین قطعات نظامی شوروی در دوران امین، و به تقاضای امین، و به توافق امین به افغانستان سرازیر شدند؛ خفقان و قتال وحشتناکی را که امین براه انداخت، میلیتاریزه کردن روند های ساده و معمول اجتماعی و سیاسی، را که امین براه انداخت؛ یک اقدام نقشه شده برای ایجاد خلای سیاسی در افغانستان بود؛

ظاهراً بارنخست بفرستیت افغانستان بدست یکی از جوانب نقض شد؛ در حقیقت اما افغانستان به دامن شوروی انداخته شد، تا شوروی از دامن شوروی انداخته شود؛ بفرستیت افغانستان، حقیقتاً پاشنه آشیل شوروی بود!



۱۰

نجیب الله

## «نسخه چپ» برای افغانستان را مسترد کرد

حاکمیت چپ با هجوم عسکر شوروی به افغانستان پیوند یافت؛

حاکمیت چپ، بلحاظ داخلی، با استبداد سیاسی و حذف سیاسی آغاز یافت؛ چپ افغانستان به مسأله کلیدی تحول سیاسی در شرق، پاسخ صحیح نداد؛ حاکمیت چپ در افغانستان نظام سرکوب را ادامه داد؛ و تجدید کرد؛ از این نظر چپ یک تحول اساسی سیاسی بسوی «آزادی» و دموکراسی آورده نتوانست؛ تحت عناوین کبنته طبقه و پورته طبقه؛ انقلاب و ضدانقلاب؛ مسلمان و کافر؛ و ازبگونه، شگاف های عمیق اجتماعی پدید آورده شدند؛ افغانستان ویران شد؛

به این واقعیت اساسی که افغانان شهید و یتیم و آواره شدند، اعتنا نه شد؛ چپ افغانستان توجه نکرد که به این دلیل که قدرت را بدست گرفته است، به این دلیل چپ مجاز نبود که حق مردم برای داشتن وطن؛ حق مردم برای داشتن زندگی؛ و حق مردم برای داشتن آزادی؛ را سلب کند؛

**اعتراضات مردم بسوی قیام و جنگ داخلی رُخ کرد!**

در پاکستان از افغانان یک لشکر ساخته شد، تا بر علیه خود افغانستان «جهاد» کند؛ امروز دیگر کسی نمی خواهد پنهان کند که «همه» در این «پروژه» جنگ علیه افغانستان شرکت داشتند؛ اکنون باجوه هم می گوید که جنگ چل ساله افغانستان کدام «جهاد» نبوده است؛ عمران خان هم می گوید که ما به تقاضای امریکا برای افغانستان تروریست و انتحاری تربیت کردیم؛

مطابق به یک نقشه منظم، مناسبات میان افغانان بدوی و معیوب ساخته شد؛ نفاق، به هر رنگ، در میان افغانان آتش افگن ساخته شد؛ افغان گرگ افغان ساخته شد؛ حس وطن، حس هموطنی ساقط ساخته شد؛ ویران ساختن وطن در برابر دریافت دستمزد عملی ساخته شد؛  
وطن افغان بدست خود افغان ویران کرده شد!

عبدالجبار ثابت به حکمتیار گفت چرا کابل را می زنی؟

حکمتیار گفت: مجبور هستم!!

نجیب الله نسخه چپ مدل شوروی را مسترد کرد؛

نجیب الله نظام سرکوب و حذف را نقد کرد و روند های سیاسی را بر مبنای «همه افغانی» قرار داد؛ نجیب الله «ایدیولوژی» را از همه اسناد و گفتار های حزب دور کرد و در اساسنامه حزب، در پاسخ به این سوال که «طرز فکر» حزب وطن کدام است؟ چنین درج شد:

«مصالحة ملی، مُعرّف طرز فکر حزب وطن است» {این فراز از اینقلم بود . روغ}



نجیب الله «انقلاب»، و «دفاع از انقلاب»، را مسترد کرد و اصل وطن، و دفاع از وطن، را به پیش کشید؛ و از نظر مشی سیاسی به میراث و ارزش های مشروطیت و آخرین نماینده نهضت مشروطیت، میرغلام محمد غبار، برگشت؛

نجیب الله برای ختم جنگ برادرکشی، «مصالحه ملی» در میان افغانان را هدف قرار داد؛ و مفهوم کلیدی «وفاق ملی» را به پیش کشید- {مفهوم «وفاق ملی» در نظریه مصالحه ملی، آورده اینقلم بود. روغ} و «همگرایی» را اصل قرار داد؛ این همگرایی می بایست شکاف های اجتماعی را مرمت و «وفاق» کند؛ به این منظور نه تنها نهادهای سنتی ملی، بشمول مثلاً نظام شاهی مشروطه، اعاده شوند، بل نهادهای جدید و ساطت کننده تأسیس شوند؛ جامعه مدنی تأسیس شود؛ راه برای پلورالیزم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گشوده شود؛ مفکوره «همگرایی»، نهفته در نظریه مصالحه ملی، تفاهم منطقی را هم مستدل می ساخت؛ از نظریه مصالحه ملی، نظریه بیطرفسازی افغانستان پیش کشیده شد؛ بیطرفسازی افغانستان می بایست موازنه های منطقی و بین المللی پیرامون افغانستان را اعاده کند؛ پروژه بیطرفسازی افغانستان، تنها یک پروژه بیرون کشیدن افغانستان از جنگ نبود؛ پروژه بیطرف سازی افغانستان، دومین پروژه ای بود که افغانان {پس از نظریه امان الله در باره آسیای میانه بزرگ} بحیث جاگزین در برابر بفرستیت پیش کشیدند؛

از این نظر، نجیب الله یک فلسفه سیاسی نو افغانی را جمع بندی کرد.



## بفرستیت با سقوط شوروی فرو ریخت

با سقوط شوروی برای بار نخست عفریت «بفرستیت» فرو ریخت! و این افشا می کند که چگونه و تا چه اندازه سیاست های شوروی در تراژدی ۱۰۰ ساله افغانستان سهم و نقش داشته است!

این درست است که ظهور شوروی تکیه گاه قرار گرفت تا جنبش های رهاییبخش ضد استعماری، که برای رهایی ملی می رزمیدند، متشکل شوند، و یک دورنما برای پیروزی بدست بیاورند؛ ولی نمونه افغانستان افشا می کند که دولت شوروی در حمایت از نهضت های رهاییبخش ملی صرفاً متکی بر همبستگی انترناسیونالیستی نه بود، بل ملاحظات خاص خود را هم دنبال و پیاده می کرد؛ دولت شوروی با وسواس نظارت می کرد که بفرستیت افغانستان استوار بماند؛ یعنی موضعگیری شوروی، راه برای رهایی ملی افغانستان را مسدود می کرد؛

وقتی دقیق می نگریم دو کودتای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۷، درست در زمانی بوقوع پیوستند که به ابتکار رهبران افغان راه باز می شد تا تشنج در روابط افغانستان با ایران و در روابط با پاکستان بر طرف ساخته شود؛ بریتانیا وقتی هند را ترک می کرد، پاکستان را به نیابت از خود بجای گذاشت؛ بجای عفریته، شلیته نشست! اما شوروی وقتی آسیای میانه را از دست داد، نتوانست چیزی از خود بجای بگذارد!

این تحولات موقف ژئوپولیتیک افغانستان را از اساس دگرگون ساخت؛ اینفلم در همان سال ۱۹۹۱ نوشتیم که ژئوپولیتیک افغانستان دچار تحول اساسی شده است؛

بریزینسکی در دهه ۱۹۷۰ نوشت که کسی که آسیای میانه را در دست بگیرد، جهان را در دست دارد؛ امریکا شتابزده سهل گرفت که بالای آسیای میانه غاور شده است؛ اما آسیای میانه به امریکا نرسید، به چین رسید!

این نظر که هند بریتانیانوی گویا کدام نبرد برای آسیای میانه را آغاز کرده بود، یک دروغ شاخدار است؛ بریتانیا، تا ختم جنگ جهانی دوم، برای آسیای میانه اهمیتی قابل نبود؛ و پیش آمدن روسیه، وبعد شوروی، بسوی آسیای میانه را، به نشانه تفاهم، به شوروی فروخت؛ تا سرحدات شمالی افغانستان تلسیس شود؛

این بریتانیا بود که چین را فرا خواند که تبت و اویغور را اشغال کند، تا «دهلیز یاسین» مسدود شده باشد؛ این بریتانیا بود که پامیرات را به افغانستان افزود تا کمر بند بفرستیت محکم تر بسته شود؛ اما چترال را از افغانستان جدا ساخت؛ و به هند متصل کرد، تا دهلیز اشکاشم- گلگیت مسدود شده باشد؛ این بریتانیا بود که خط دیورند را کشید تا دهلیز های بولان و خیبر مسدود شده باشد؛

**چی مهندسی می کنی! دغسی هندسی می کنی!**

در دهه ۱۹۹۰ ازدهای زرد از خواب قرون بیدار شد! روسیه به اتحاد با چین پیوست؛ ایران و ترکیه و هند و پاکستان

به اتحاد بزرگ آسیایی پیوستند؛ کشورهای آسیای میانه به مقام نو رسیدند و به حد وصل چین و روسیه مبدل شدند؛ در طی این حرکات بود که کم کم مقام نو ژئوپولیتیک افغانستان روشن تر به میدان آمد؛ افغانستان که از بفرستیت رها شد، در مقام «مرکز» اتحادیه بزرگ آسیایی بالا برآمد، که بواسطه راه ابریشم با جهان وصل می شود؛

بفرستیت راه برای تاسیس بازار منطقوی ما را مسدود کرد؛ اینک یک افغانستان رها شده از بفرستیت مرکز تاسیس بازار نو منطقوی ما قرار می گیرد که یکی از مهمترین بازار های منطقوی جهان قرن ۲۱ می شود؛ فقط افغانستان چنین موقعیتی دارد!

## ۱۲

### غنی یک رهگشا است!

اول-

رهایی ملی افغانستان، بمعنای رهایی از بفرستیت، و از «محاط به خشکه»، است؛ و بر خلاف تلقی رایج ما، بفرستیت افغانستان یک محصول دو جانبه بوده است و شوروی، به همان اندازه بریتانیا، در زندانی ساختن افغانستان در بفرستیت سهم و نقش داشته است.

با فروپاشی شوروی، بود که بفرستیت بطور نهایی فرو ریخت؛

در دوره امانی افغانستان به استقلال و به دولت مستقل ملی رسید؛ قدرت های آن وقت دوباره از افغانستان «سلب» استقلال کردند؛ افغانستان را در بفرستیت عقب راندند؛ و بعد تر محاط به خشکه ساختند؛ استقلال مجدد افغانستان، یعنی این که افغانستان از بفرستیت، و از محاط به خشکه، خود را رهایی ببخشد؛

چپ افغانستان زمانی میتوانست خود را «ادامه دهنده نهضت مشروطه و امانی» بداند، که سوال رهایی از بفرستیت را بطور پیگیر به میدان می کشید؛ اما چپ چنین نکرد؛ مفاهیم ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک حتی شامل گفتار سیاسی چپ نبودند؛ چپ با مفاهیم «راه رشد غیر سرمایه داری» و «اقتصاد مستقل ملی» و «صنایع مستقل ملی» سخن می گفت که به نقل از نسخه شوروی در برنامه چپ فرود آمده بودند؛

نخست این که چپ افغانستان، خود، از این مفاهیم چیزی نمی دانست؛ در سرتاسر مطبوعات چپی پیش از هفت ثور فقط یکبار کوشش شد «راه رشد غیر سرمایه داری» توضیح شود؛ اما نوشته ای که از قلم میر اکبرخیز در این باره نشر شد، ناتمام ماند؛ فقط یک نوشته از قلم س. کشتمند درباره برنامه صنعتی ساختن افغانستان به نشر رسید؛

اما این نوشته سطر به سطر از کتاب «مسایل لنینیزم» استالین نقل شده بود؛

سپس چپ افغانستان خود را آگاه نه ساخت که مراجعه دادن رهایی ملی افغانستان به مدل شوروی نادرست است، چون شوروی خودش با اصرار ناظر بر حفظ بفرستیت افغانستان بود؛ مدل اقتصاد مستقل ملی که به شوروی مراجعه کند، نمی توانسته که به یک وابستگی مجدد افغانستان به بفرستیت نیاچامد؛ از این نظر بحث در این که «سکتور دولتی»، که به کمک شوروی اعمار شده بود، «خصلت مترقی و رهاییبخش دارد»، اساساً یک مغالطه بود؛

بااینهمه ناآگاهی‌ها و ناتوانی‌ها، تاریخ نهضت‌ها و تحولات سیاسی افغانستان در قرن ۲۰، منحیث المجموع، تاریخ کوشش‌های جانبازانه افغانان برای «رهایی از بفرستیت و محاط به خشکه» بوده است؛

دوم-

پاکستان با مراجعه به اینکه افغانان از تحولات پیرامون خود آگاه شده نمی‌توانند، هنوز هم این تقاضا را بروی میز سیاستمداران افغان می‌زد که موصلات و صادرات افغانستان فقط از راه پاکستان صورت بگیرد! در این میان دوره کارغنی فرا رسید؛ غنی گفت افغانستان حال این امکان را دارد که راه‌های موصلاتی خود را در همه استقامت‌ها بگشاید؛

جهان با حیرت مزید دریافت که در طی فقط چار سال کار منظم، دیوارهای صدساله بفرستیت به دورادور افغانستان فرو ریخت؛ افغانستان وارد مرحله اقدام مستقل در سطح منطقه، و در سطح جهان شد؛ منظور ما کدام مبالغه نیست؛ بفرستیت ۲۵ سال پیش تر فرو ریخته بود؛ منظور ما صرفاً این است که غنی این فکر را، در سطح دولتی، مطرح ساخت و گفت که اینک باید راه‌های برونرفت را باز کنیم؛ مقام غنی در مسیر رهایی ملی افغانان دقیقاً در همین نهفته است که این فکر را در سطح دولتی پیش کشیده است؛ و به برنامه دولتی مبدل ساخته است؛ این که همه یک صدا می‌خواهند غنی کنار زده شود، بخاطری است که همه می‌دانند راهی را که غنی گشوده است به یک زلزله سراسری در مقابل همه اشکال توسعه طلبی‌های منطقه بی و جهانی می‌انجامد؛ گلوبالیزم نه غلط است، و نه قابل جلوگیری است؛ اما گلوبالیزم در عدم موجودیت نهادهای وساطت‌کننده، و نهادهای بازدارنده، به راه غلط انداخته شده است؛ یکی از مهم‌ترین نهادهای وساطت‌کننده گلوبال در جهان آینده، به دورادور افغانستان شکل می‌گیرد؛

این نهاد وساطت‌کننده گلوبال، «حوزه تمدنی ما» است!

یک برنامه «رهایی ملی ما» به این معنا است که در میدان فکر سیاسی برای افغانستان یک کرسی مستقل بگذاریم؛ یعنی این فکر را به میدان بیاوریم که در شرایط پس از بفرستیت افغانستان از کدام راه برود؟

سوم-

خیلی خوب؛ راه‌های متعدد بروی افغانستان گشوده شدند؛ اما این چرا اهمیت دارد؟ افغانستان از دوره استعماری، و از سرحدات استعماری، فراتر می‌رود؛ افغانستان برای بار نخست در شرایط «آزاد» به خود می‌نگرد، تا خود را از نو مطرح کند؛

نظریاتی، بمانند نوشته‌های عزیزآریانفر، افغانستان را در فدرال‌ها مطرح کنند، و تا به تجزیه افغانستان، نوسان میکنند؛ این نظریات سرحدات کنونی را مفروض می‌گیرند؛ این نظریات اصولاً در چارچوب مقام افغانستان در ژئواستراتژی استعماری، و در چارچوب بفرستیت استعماری بریتانوی-روسی، متوقف می‌مانند؛ همه ما توجه کنیم که فدرالیزم مطروحه، یک برنامه برای ابقای بفرستیت افغانستان است؛

با بفرستیت {= دولت حایل} یک سرنوشتی برای افغانستان رقم زده شد که در طی تاریخ قرن بیستم جهان، یگانه است؛ طی سرتاسر قرن بیستم، تلاش‌های نامیدانه اما قهرمانانه افغانان برای رهایی از این بند، با «پلان»‌های متواتر مقابل شد که هر بار از نو افغانستان را در بفرستیت برمی‌گردانید، و میخکوب می‌کرد؛ و بفرستیت

افغانستان هر بار از نو برای تطبیق پلان های کلان ژئواستراتژیک بکار گرفته می شد؛ بدینسان مقام ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک افغانستان در طی قرن بیستم شش بار عوض شد؛

از این نظر افغانستان یگانه کشوری است، که در قرن ۲۰ به یک انحطاط اجباری و قصدی سوق شد؛ و هر بار کوشش افغانان برای رهایی از این وضعیت به شکست و به رجعت به بفرستیت انجامید؛ اینقلم در سال ۲۰۰۳ این سرنوشت سیزیفی افغانستان در قرن بیستم را «امر افغانی = Ras Afghanistan» نامیدم؛ اینک بالاخره این دوران منحوس صد ساله «انحطاط بفرستیتی افغانستان» به پایان میرسد؛ و راه برای «توسعه پایدار» افغانستان گشوده می شود!

رهایی افغانستان از بفرستیت، به این معنا است که نگرش و تبعات دوره استعمار متروک می شوند؛ یک دوران نو تاریخی آغاز می یابد؛ و نگرش نو، اساس برخورد ما قرار میگیرد؛ این نگرش نو، یک نگرش پسااستعماری است؛

این نگرش نو، با مراجعه به صدسال تجربه فراز و فرود ناسیونالیزم افغان، میراث استقلال افغانستان از استعمار را به سطح منطقه ما تعمیم می بخشد؛ این نگرش به این نتیجه می رساند که یک تحول مدرن، در حوزه ما، فقط از موضع «پسااستعماری» می تواند تحقق بیابد؛ نگرش پسااستعماری، اساساً سرحدات استعماری و مسایل ناشی از این سرحدات را پشت سر می ماند؛ «سرحدات» میراث استعمار فرعی می شوند؛ و بتدریج در متن همگرایی مردمان، سرحدات ذوب می شوند؛ نگرش پسااستعماری منطقه ما را فراتر از سرحدات استعماری، در مجموع، در نظر می گیرد؛

مسأله قلمرو های از دست رفته، که در مشروطه قرن بیستمی بر مبنای «اعاده» مطرح می شد؛ در مشروطه نو قرن بیست و یکمی بر مبنای «همگرایی» مطرح می شود؛ جداسازی های استعماری مردمان نه از طریق «اعاده سرزمین ها»، بل از طریق همگرایی و یکجایی مجدد همه مردمان ما، فراتر از سرحدات، و در ورای سرحدات، رفع می شوند؛

مضمون «سرحد ستیز» ناسیونالیزم افغان، به سطح پسااستعماری فراتر می رود؛ همه واحد های هم اکنون موجود سیاسی در منطقه ما، قطع نظر از نادرستی سرحدات شان، و نادرستی ناسیونالیزم های سرحدی شان، در یک همگرایی منظم، بسوی همیاری متقابل روی می آورند؛

ناسیونالیزم های سرحدی، در منطقه ما، عتیقه می شوند؛ دولت ها باقی می مانند، اما ناسیونالیزم های سرحدی، و توسعه طلبی های منطقی منبعت از آن، لغو می شوند؛ این «توسعه طلبی های منطقی» چه از نوع «پان - ایرانی»، ویا «پان - پاکستانی» ویا «پان - ازبکستانی»، ویا «پان - ترکی»، جریان های مبتنی بر نگرش استعماری بودند که اینک همه متوقف می شوند؛ اگر که بسیار به تنبلی، و بسیار به تدریج، کشور های منطقه ما در یک حرکت دورانی، بدور افغانستان مستقل و کامل الوداد، باهم می گریند؛ رعایت و تحکیم بعدی استقلال افغانستان به پیششرط تحکیم بعدی استقلال همه کشور های منطقه ما مبدل می شود؛

این همگرایی همه کشور های منطقه ما به دور افغانستان، یک «حوزه تمدنی نو» را به جهان پیشکش می کند؛ یک حوزه تمدنی که در میان همه قدرت های جهان کنونی بحیث حایل، و «بفرستیت!!» عمل می کند؛

«حوزه تمدنی ما» **واحد فعال و پیشقدم غیر منسلک های نو** میشود، که از پس کشمکش های گلوبال، دوباره به پیدایی می آید!

کشمکش های جهان کنونی، در میان امریکا؛ و اروپا؛ و چین؛ و روسیه؛ و هند؛ یک وضعیت لاینحل را به میدان آورده است؛ چرا جهان توجه نمی کند که منازعات کنونی از عقب سرحدکشی های استعماری که کم و بیش ۵۰۰ سال کهنه هستند، به جریان افتیده است؛ چرا جهان توجه نمیکند که از سرحدات دستساخته استعماربریتانیا، که سرحدات «تقسیماتی» بود، باید فراتر رفت؛

**جهان امروز می تواند و باید چشم انداز آینده را بر اساس یک نگرش فراتر از نگرش استعماری بریتانیا بگشاید؛** این چشم انداز باید یک چشم انداز حقیقتاً گلوبال باشد؛ این چشم انداز به این نتیجه می رساند که جهان یا نابود می شود، و یا یگانه راه حل ممکن را می پذیرد: **تأسیس حوزه تمدنی ما!** حوزه تمدنی ما همان سرک باریکی است که از میان آسمانخراش های بزرگ می گذرد و نمی گذارد که این آسمانخراش ها با هم تصادم کنند!

تأسیس «حوزه تمدنی ما» به نفع همه است؛ و به ضرر هیچکدام نیست! در حوزه تمدنی ما، «مناطق»، اقتصادی می شوند؛ و اقتصاد ها منطقی می شوند؛ و اقتصاد های منطقی، کمپلکسی می شوند؛ حوزه تمدنی ما، همان «کشور هزار شهر» فردوسی می شود؛ داکتر غنی چند روز پیش گفت که افغانستان در پنجاه سال بعد را یک چارراهی می بیند؛ این گفته داکتر غنی را نقد و تکمیل می کنیم: **افغانستان در طی چند دهه آینده «مرکز حوزه تمدنی ما» قرار می گیرد!** استقلال افغانستان، مقدمه ضرور استقلال همه کشور های منطقه ما قرار می گیرد؛ جهان استعماری، افغانستان را در میان خود حایل ساخت!

**امروز افغانستان مرکز یک حوزه تمدنی قرار می گیرد، که در میان قدرت های جهانی حایل می شود!** «حوزه تمدنی ما»، به همین معنای مشخص، آورده اینقلم است؛ و قبلاً در کتاب «سندروم افغانستان» در این مفهوم به تفصیل بحث شده است؛ عزیز حکیمی که می گوید غنی از استقلال استفاده ابزاری میکند، غلط می گوید؛ داکتر غنی، پس از ۱۰۰ سال، استقلال افغانستان را درست بر همان مبنایی مطرح میکند، که ما صدسال باید منتظر میشدیم که میبایست چنان مطرح شود؛

روشنفکری افغانستان اشتباه و خیمی را که در برابر داؤد خان مرتکب شد، نباید تکرار کند!

به آزادی علم شو، دست در دامان کوشش زن  
نسیم شعله پرواز دارد، جنبش پر ها  
بیدل

**ما باید جمهوری را اصل قرار بدهیم!**

**ما باید گشوده شدن راه های متعدد وصل افغانستان**

**بسوی جهان را اصل قرار بدهیم!**

غنی نشان داده است که فقط او می تواند این مهم را بسر برساند!

**غنی را از دست ندهیم!**

**و به راهی که غنی نشان می دهد، برویم!**

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

یک نظریه درباره رهایی ملی ما!  
Rogh\_h\_nazarya\_darbarae\_rehaaii\_mili.pdf